

فرهنگ

در چشم انداز

اهل هوا



از: سیروس پرهام

تأثیر فرهنگ و فولکلور مردم ایران در کارهای دکتر علانحسین سعیدی غیبی است و دامنه‌دار. این مقاله می‌تواند مقدمه‌یی باشد و با فصلی از بررسی همه‌جانبه طرز تلقی و برداشت دکتر سعیدی از پدیده‌های فرهنگی این سرزمین و نقش مقدرکننده این پدیده‌ها در نوشته‌هایش.

وقتی سخن از فرهنگ یک قوم و یک ملت می‌رود کدام عوامل

دیگر گوئی و تحول در جامعه خود به ساخت واقعی تاریخ و فرهنگ خویش نیازمندیم. شناخت تاریخ و فرهنگ، جرئت تاریخی ما را به ما باز میگرداند. و ما تنها همین جرئت را می‌خواهیم. «یونانیان و بربرها» کتابی است که غالب دروغ‌نامه‌های شبه تاریخ را که درباره ایران و فرهنگ کهنسال ایران در آنها مظلومی است زیرورو می‌کند و بسیاری از دروغ‌های تاریخی را آشکار. و به این ترتیب، ذره‌ای از آن تکیه‌گاه درونی را که ما به مدد آن می‌توانیم در برابر غرب و اندیشه‌های غربی ایستادگی کنیم، می‌سازد و خرده‌ای از آن اعتماد به نفس ارزنده را به ما باز می‌گرداند. که غریبان، در طول صدها سال، کوشیده‌اند تا از سانسش بربند.



پروژه‌های پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

می‌کردند می‌نگریست و نمی‌دانست چگونه مقدونی‌های خشن و بدوی می‌تواند به جای آن حکمرانان بنشینند...»

غرب می‌خواهد - به هر ترتیب - مدعی بدل تمدن باشد. یونان را از آن خود می‌نامد تا اثبات کند که خود بخشنده تمدن بوده است، و چون برای تکیه آگاهی می‌باید که یونان نیز از آسیا مایه گرفته است به تحریف تاریخ می‌پردازد و حکایتی می‌سازد برای تاریخ.

حقیقت اینست که در برابر آنچه ما به غرب داده‌ایم غرب به ما هیچ چیز نداده است. تفاوتی است میان آن کس که کتاب عیدیه می‌کند و آن کس که نفس «کتابت» را. ما نوشتن را به غرب آموختیم نه قبول نوشته‌ها را. هدیه ما به آنها اصل کارخانه بود و هدیه ایشان به ما - همراه با بسیاری ردالت - محصول کارخانه. ما طب را به غرب بردیم و آنها دارو را به شرق آوردند. و هنوز نیز چنین است. «یونان در واقع همچون وارثی است که ذخایر سه هزارساله علم و هنر را که با غنایم جنگی و بازرگانی از خاور زمین به آن سرزمین رسیده به ناحق تصاحب کرده است... با مطالعه مطالب تاریخی مربوط به خاور میانه و احترام گذاشتن به آن، در حقیقت وامی را که نسبت به مؤسسان واقعی تمدن اروپا و آمریکا داریم ادا کرده‌ایم.» (ویل دورانت - تاریخ تمدن).

معرفی کتاب «یونانیان و بربرها» در این مختصر نمی‌گنجد - و نقد آن، به طریق اولی، به گمان من این، از جمله کتابهایی است که در خانه‌های ایرانی دوستدار تاریخ و دوستدار حقایق تاریخی باید یافت شود، و در هر مدرسه به گونه‌ای تدریس. و همچنان که در آغاز گفتیم، با ملل آسیا و افریقا برای انجام

رهنگی تشکیل دهنده و ترکیب -
 کننده «فرهنگ و تمدن» است؟
 اگر مجموعه عوامل - با ضعفها
 و شدت های محلی و اقلیمی و نژادی
 و گروهی - مورد نظر باشد (که
 هست) آیا در «مجموعه فرهنگ
 ملی» میان عناصر ترکیب کننده باید
 قائل به تناسب گردید و مثلاً حدود
 شمول و تأثیر هریک از پدیده های
 فرهنگ محلی را در سایر فرهنگهای
 محلی همان آب و خاک ملاک قرار داد
 و با اینکه هریک از این فرهنگهای
 پراکنده جدا از هم - که بیشتر
 زاینده و وابسته همان شرایط زندگی
 خاص و محدود محلی و چه بسا
 غیرقابل مقایسه با شرایط محیطی
 سایر گروههای ملی هستند - باید
 در جای خود و در حد خود و در
 محیط زیست خود مطالعه و ارزیابی
 شود (و باین ترتیب کوشش در پیدا
 کردن پیوندهای ملی و نژادی میان
 فرهنگهای پراکنده محلی و گفتگو
 از «فرهنگ و تمدن ملی» بمنزله
 یک گنجینه یک پارچه، در بسیاری
 موارد پیهوده خواهد بود). و اگر
 چنین کوششی قابل توجه و حتی
 شریخت باشد آنوقت چه باید کرد
 یا عناصر بیگانه ای که در نشوونمای
 پدیده های فرهنگی هر قوم دست
 اندازی میکنند و گاه - به برکت
 شرایط اجتماعی و اقلیمی مساعد -
 ویژگی های خود را چنان بر زمین -
 های فرهنگی محلی یا ملی باز میکنند
 که مشکل بتوان آنها را جزو مجموعه

فرهنگ ملی بحساب نیاورد (و امروز
 که بدرستی بحث از شیوه های حیانت
 فرهنگهای ملی در برابر یورش
 و تجاوز فرهنگهای بیگانه است این
 نکته آخری بارزتر و قابل تأمل تر).
 گروهی را عقیده بر اینست که
 «فرهنگ ملی» هم هست و هم نیست،
 باین معنی که وقتی میتوان دم از
 «فرهنگ ملی» زد که بتوان از
 «شرایط زندگی یکسان» سخن
 گفت. در بسیاری موارد که شرایط
 زیست بمفهوم وسیع و کلی عبارت،
 یکسان و مشابه و هم آهنگ است
 بی گمان فرهنگهای یکسان و مشابه
 و هم آهنگ نیز بار می آید، و در
 بسیاری موارد نیز برعکس. و نیز
 بهمین قیاس نمیتوان فرهنگهای
 محلی خاصی را معیار «شئون ملی»
 و «سنن ملی» و مانند آنها تلقی
 کرد، چرا که هیچ پدیده فرهنگی
 دوام نمی آورد مگر آنکه با شرایط
 زندگی مردمی که بار آن فرهنگ
 را بسازد از اصل برودش میکشند
 هم آهنگ و هم ساز باشد.
 «زار» و «میرالم و آداب» هوایی
 شدن و بادهای پر زور مرمریزی که
 در تن و جان «اهل هوا» است
 (هستمین «مونوگرافی» مؤسسه
 مطالعات و تحقیقات اجتماعی -
 اردیبهشت ۱۳۴۵) از لحاظ قالب
 و محتوی ریشه اجنبی (افریقیایی)
 دارد و در مجموعه فرهنگی ما سخت
 بیگانه می نماید؛ اما همین آئین
 بیگانه «غیر ایرانی» برای هزاران

هزار مردم این آب و خاک - ساحل
 نشینان جنوب - از هر عامل فرهنگی
 دیگری - ایرانی و خارجی یکجا -
 زورمندتر و نافذتر است، چون
 بیشتر از هریک از این عوامل با
 شرایط زندگی ساحل نشینان جنوب
 سازگاری دارد - باتشنگی همیشگی
 و فقر آنان.
 «بادها همیشه طالب کالبدی
 هستند پریشان و خسته جان. هر جا
 که وحشت و دلهره زیاد است
 «باد» زیاد است. و هر گوشه که
 فقر و بیکاری شایع است زور باد
 بیشتر است...» (صفحه ۲۲ کتاب).
 «مسکن اصلی بادها سواحل
 افریقا است در درجه اول و بعد سواحل
 هند و عربستان و جزایر در درجه
 دوم و بالاخره سواحل ایران -
 سیاهان و فقر و مساکین طعمه و شکار
 این بادها هستند.
 ماهیگیران و جاشوان بیشتر از
 همه دچار میشوند و زنانی که در
 «بیشه» ها و نخلستانها مشغول کارند.
 اما کسانی که وسیله معاش و زندگی
 راحت دارند، مانند تجار و پیلهوران
 و ناخداهای جهازهای بزرگ،
 هیچوقت دچار نمی شوند...» (ج۱
 ۳۳ - ۳۲).
 جز شرایط بسیار مساعد سواحل
 جنوب، با آنهم تلاش و جان کندن
 بی حاصل که از فقر و نایبمی
 نمی گاهد و عطش و دلهره را دو
 چندان می کند، چه چیز می تواند
 توضیح دهنده رسوخ و دوام آوردن

این آئین بیگانه باشد؟ همین است که در سیر تکاملی یک پدیده فرهنگی باید تفاوتی قائل شد عیان گاشته شدن، ریشه گرفتن، بارور گشتن و دوام آوردن.

فرهنگی که تخم آن در یک سرزمین ناساعد پاشیده شود ریشه نمی گیرد. فرهنگی که ریشه گرفت جز به برکت شرایط مساعد اقلیمی و اجتماعی بارور نمی شود. فرهنگی که بارور شد جز اینکه میوه اش پذیرفته گردد و به نقد یا به جان خریدار داشته باشد پایدار نمی ماند. و آنگاه چنین فرهنگی، صرف نظر از اصل و نسب بیگانه اش، فرهنگ یک قوم و ملت است. درست مانند اقوام و ملتها که سازگار شد نشان با محیط های تازه و دوام آوردنشان در یک سرزمین بیگانه اندک اندک «ملیت نژادی» اولیه آنان را از گریز می سازد. تنها پیوندهایی مبهم برجای می ماند که روز بروز ناپیداتر می شود و خاطره هایی که در طول تاریخ باید فرسنگها و سلسله های بشمار بازی رود تا کالبد خود را بیابد.

روتق گرفتن و دوام آوردن و استوار ماندن یک پدیده فرهنگی بیگانه نسب - که در بحث ما آئین «اهل هوا» است - در گوشه ای از سرزمینی که سنتهای فرهنگی دیگری دارد جز در شرایط محیطی بسیار مساعد امکان پذیر نبوده است. بنابراین اصالت هر فرهنگ بیش از آنکه بستگی به اصل و نسب و مایه

فکری و فلسفی آن داشته باشد بسته به قابلیت زنده ماندن و رشد کردن و دوام آوردن آن است.

اینرا میتوان «اصالت تجلی» نامید - اصالت در سازگاری با محیط زندگی و توشه روائی مردمی که فرهنگها را متجسم می سازند و زنده نگاه میدارند. (و باز تأمل کنیم در اینکه تجلیات فرهنگ استعماری و غرب زدگی را نمیتوان از میان برد مگر اینکه «محیط گشت» این فرهنگها از این حالت آماده گسی و باروری درآید و سترون شود).

آمیزش و تلفیق فرهنگهای بیگانه نسب با پدیده های فرهنگی محلی نیز جزئی از همین «اصالت تجلی» و سازش با محیط است. نه اینکه آمیختگی فرهنگهای دو گانه را معنای استدلال در جهت مخالف قرار دهیم و نیروی هر فرهنگ را زاینده اصالت قالب و محتوی همان فرهنگ بدانیم. و ضرورت «محیط گشت» مساعد را پدید آورنده یک فرهنگ بگیریم.

در کتاب سعادت به درستی فریافته که «با دها در طول راهی که از افریقا تا سواحل ایران بینموده اند با فرهنگ و اساطیر و قصص مختلف مخلوط شده، حتی حال و محتوی عوض کرده، رنگ و شکل اسلامی گرفته اند. اشعار و اوراد جادوی افریقایی با اشعاری در مدح پیغمبر اسلام جا عوض کرده...» و درست متوجه شده که اینها همه اسباب

و ضرورت دوام آوردن یک فرهنگ بیگانه در یک جامعه اسلامی است. (در همه اینها و مخصوصاً در چارچوبه و متن قضایا آنچه بارز است و بچشم میخورد فرهنگ تند سواحلی (افریقای شرقی) است. ص ۲۵) مهمترین نکته نقصان گرفتن مراسم «زاران» و «اهل هوا» نه بسبب دگرگونی و کاهش شرایط اقتصادی و اجتماعی خاصی است که این مراسم بر آن متکی شده و از آن تغذیه میکند. اینکه روز بروز از صدای طلبها کاسته میشود، این آئین رنگارنگ، رنگ می بازد و بازیها کوتاهتر میشود نه بسبب «آگاهی عمومی ساکنان شهرها» و یا تغییر و بهبود شرایط زندگی است. ژاندارها دست اندر کارند و به مبارزه برخاسته اند.

پیوندهایی که فرهنگ مردمان را با زندگی آنان گره می زند آشکارتر و استوارتر از آنست که بتوان ندیده گرفت. هر گاه در بازیابی و ارزیابی پدیده های فرهنگی کشورمان - چه آنها که در گوشه های فراموش شده این سرزمین به حیات نیمه جان خود ادامه میدهند و چه آنها که رونق سرتاسری دارند - این پیوند را فراموش کنیم و یا نقش مقدر کننده اش را نادیده بگیریم و یا پدیده های فرهنگی را بمثابة اعضای کالبد بیجان در انزوای تالارها تشریح کنیم کار به غفلت و چه بسا جنایت گذشته است.